

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی-پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان
دوره جدید، سال اول، شماره ۲، بهار ۱۳۸۹

تأثیر شعر عربی پیش از اسلام بر مضامین شعر فارسی*

دکتر جواد سعدون زاده

استادیار دانشگاه شهید چمران اهواز

چکیده

در این مقاله، درباره تأثیر مضامین شعر عربی پیش از اسلام بر مضامین شعر فارسی بحث به میان می آید. عمده بحث مطرح شده در این مقاله به بیان نحوه تأثیر پذیری شعر فارسی دوره خراسانی از شعر عربی قبل از اسلام اختصاص یافته است. در این نوشتار برخی از اغراض و مضامین شعری مانند وصف، مدح، رثا، فخر و خمر مورد توجه قرار گرفته و با تطبیق نمونه هایی از این مضامین با شعر برخی از سخن سرایان پارسی تأثیرپذیری آنان را از اغراض شعر عربی نشان داده ایم.

واژگان کلیدی

شعر عربی جاهلی، اغراض و مضامین، شعر فارسی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۹/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۲/۱۹
نشانی پست الکترونیک نویسنده: sadownzadeh@msri.ir

۱- مقدمه

بدون شک ملت‌ها از رهگذر عواملی مانند همجواری و همسایگی یا داد و ستد و تجارت، و یا جنگ و لشکرکشی، در سطوح گوناگون زندگی بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. گاه این تأثیر به حدی عمیق و شگرف می‌شود که مسیر تمدن گذشته ملتی و ماهیت آن را به طور کلی از بن و ریشه دگرگون می‌سازد. توجه این مقاله به این حقیقت معطوف گشته است که وجه خاصی از این تأثیرگذاری و تأثیرپذیری را در شعر عربی دوره پیش از اسلام بر شعر پارسی نشان دهد.

روشن است که این پژوهش یکی از کارکردهای ادبیات تطبیقی است. با لحاظ این رویکرد هنگامی که در دو پدیده منظوم در دو زبان مجزا جلوه‌های یکسانی را مشاهده می‌نماییم، می‌توانیم حکم کنیم که پدیده متقدم به لحاظ زمانی به عنوان تأثیرگذار، و پدیده متأخر، تأثیرپذیر بوده است.

در این نوشتار رگه‌های تأثیرگذاری برخی از اغراض و مضامین شعر عربی پیش از اسلام بر مضامین برخی از سخن‌سرایان پارسی نشان داده شده است، تا راه برای انجام پژوهش‌های تطبیقی گسترده‌تر در زمینه شعر عربی و شعر فارسی بیش از پیش هموار گردد.

شعر فارسی زمانی آغاز شد که دو قرن زیر سلطه شعر عربی بود. در پی تحکیم حکومت عرب، ایرانیان روز به روز بیشتر به فراگیری زبان عربی علاقه مند شدند. بسیاری از آنان مردان فاضلی بودند که در هر دو زبان فارسی و عربی استاد بودند که به همین مناسبت ذواللسانین خوانده می‌شدند. این شاعران دو زبانه آثار شاعران عرب را عمیقاً مطالعه کرده، مستقیماً مضامین را از ایشان می‌گرفتند و آگاهانه یا ناآگاهانه در شعر خود به کار می‌بردند (دودپوتا، ۱۳۸۲، ص ۸۲).

نظامی عروضی در کتاب چهار مقاله درباره شرایط لازم برای شعر و شاعری چنین می‌نویسد: «اما شاعر بدین درجه نرسد الا که در عنفوان شباب و در روزگار جوانی بیست هزار بیت از اشعار متقدمان یاد گیرد. و ده هزار کلمه از آثار متأخران پیش چشم کند و پیوسته دواوین استادان همی خواند و یاد همی گیرد که در آمد و برون شد ایشان از مضایق و دقایق سخن بر چه وجه بوده است، تا طرق و انواع شعر در طبع او مُرتَسِم شود و عیب و هنر شعر بر صحیفه خرد او منقش گردد تا سخنش روی در ترقی دارد و طبعش به جانب علو میل کند و نام استادی را سزاوار شود و اسم او در صحیفه روزگار پدید آید...» (عروضی نظامی، ۱۹۰۹م، ص ۳۰).

بنابراین، چون شعر فارسی به تقلید از شعر عربی بود، ذهن شاعران فارسی گوی در همان ابتدا از ادب عرب اشباع شده بود. به طوری که خود اعتراف دارند شاگرد شاعران عربند و جهت الهام به آنان چشم داشته اند. به علاوه، از آنجا که این مضامین را نخستین بار شاعران عرب به کار برده اند، طبیعی است که به این نتیجه برسیم شاعران ایرانی این مضامین را از آنان اخذ کرده اند (دودپوتا، ۱۳۸۲، ص ۸۱).

با بررسی آثار این شاعران می توان به این نتیجه دست یافت که شعر فارسی تحت تأثیر مضامین شعر عرب و تعالیم دین اسلام مشتمل بر سه نوع مضمون عمده اصلی شد:

الف- مضامین برگرفته از سنن ایران پیش از اسلام، سنت های ایران باستان تا آنجا که با دین مبین اسلام منافات و مغایرت نداشت، مورد توجه و استفاده شاعران قرار گرفت.

ب- فرهنگ و آداب و رسوم تعالیم دین اسلام با دو منبع عظیم خود یعنی قرآن و احادیث پیامبر (ص) از نخستین دوره های پیدایش ادب فارسی بعد از اسلام در شعر فارسی راه یافت و اندک اندک بخش وسیعی از متون فارسی را جلوه گاه خود ساخت.

ج- مضامین برگرفته از سنن ادبی عرب که شامل ادب عربی در دوران جاهلیت نیز می شود، از دوره های نخست ادب فارسی بعد از اسلام در شعر گویندگانی چون رودکی، کسایی مروزی، فرخی سیستانی، عنصری، منوچهری دامغانی و غیره جلوه گر شد.

همان گونه که قبلاً ذکر شد، شاعران جاهلی در اشعارشان از مضامینی همچون وصف، مدح، فخر، رثاء، هجاء... استفاده می کردند. این مضامین که ساختمان قصیده را به وجود آورد، نشان دهنده توانایی و مهارت شاعر بود. البته برخی از شعرا در سرودن شعر در تمام مضامین و برخی دیگر در سرودن چندی از این مضامین مهارت می یافتند. به عنوان مثال، خنساء که یکی از زنان شاعر در دوره جاهلی بود، بیشتر به «رثاء» پرداخته و مهارت خود را در این زمینه نشان داده است.

همان گونه که در شعر فارسی، شاعرانی هستند که بیشتر در یک زمینه مهارت یافته اند، با وجود این که به مضامین دیگری نیز پرداخته اند. دکتر عبدالحسین زرین کوب درباره منوچهری می گوید: «منوچهری را شاعر طبیعت باید خواند. دیوان او گواه این دعوی است. کودکی او در دامغان با آن بیابان های فراخ و بی کران که پیرامون آن را فراگرفته است، گذشت. بخشی از جوانی او نیز گویا در کناره های دریای خزر و دامنه های البرز به سرآمد. تأثیر این محیط، عشق به طبیعت را به او القا کرد» (زرین کوب، ۱۳۷۴، ص ۴۳).

اکنون به تطبیق مضمون هایی می پردازیم که از شعر جاهلی عرب به شعر فارسی راه یافته است.

۲- وصف

انسان همواره بعد از خلقت رو در روی جهان طبیعت حیران ایستاد و در پی کشف حقیقت موجودات و اسرار پنهان و مجهول آن برآمد و از تمام حواس خود با شوقی عمیق بهره جست تا این که توانست محیط پیرامون خود را با آنچه عواطف و احساسات به او الهام می بخشید، به تصویر بکشد. لذا طبیعت همواره مصدر الهام برای اربابان فن، مخصوصاً شاعران بوده است. شعر کهن عربی از آنجا که مبین مشاهدات، احساسات و اعمال شعرای پیش از اسلام بود، در یک مفهوم وسیع توصیفی است (دودپوتا، ۱۳۸۲، ص ۱۰۹).

وصف در شعر جاهلی، بابتی بود که تمامی شاعران به آن پرداخته اند و هیچ دیوانی از وصف خالی نیست. اعراب بیابان نشین که از کودکی با طبیعت در تماس مستقیم بوده اند و همه جاذبه ها و دافعه های آن را می شناختند، قلب هایشان هماهنگ با طبیعت می تپید و تأثرات آنی آنان از طبیعت به وضوح از اشعارشان قابل دریافت می باشد. آنان قادر بودند احساسات خود را درباره پدیده های طبیعی از قبیل طوفان، رگبار و رعد و برق، با قوت و قدرتی که غالباً حیرت انگیز است، بیان کند (همان، ۱۳۸۲ هـ. ش، ص ۱۰۹).

امروالقیس گستردگی ابر در آسمان و شدت ریزش باران را به زیبایی هر چه تمام تر این گونه ترسیم کرده است.

أَصْحَاحُ تَرَى بَرَقًا أَرِيكَ وَمِيضَهُ	كَلَمَحِ الْيَدَيْنِ فِي حَبِيٍّ مُكَلَّلِ
يُضِي سَنَاهُ أَوْ مَصَابِيحُ رَاهِبٍ	أَمَالِ السَّلِيطِ بِالذُّبَالِ الْمُفْتَلِ
قَعَدْتُ لَهُ وَصُحْبَتِي بَيْنَ ضَارِحٍ	وَبَيْنَ الْعُدَيْبِ بَعْدَمَا مَتَأَمَلِي
عَلَى قَطْنٍ بِالشِّيمِ أَيْمَنَ صَوْبِهِ	وَ أَيْسَرَهُ عَلَى السَّتَارِ فَيَذْبُلِ
فَأُضْحَى يَسْحُ الْمَاءِ حَوْلَ كُتَيْفَةٍ	يَكْبُ عَلَى الْأَذْقَانِ دَوْحَ الْكَنْهَبِلِ
وَمَرَّ عَلَى الْقَنَانِ مِنْ نَفْيَانِهِ	فَأَنْزَلَ مِنْهُ الْعُصَمَ مِنْ كُلِّ مَنْزَلِ

(البستانی، ج ۱، ۱۹۹۷م، ص ۳۷)

ترجمه:

۱- دوست من! درخشش آن آذرخش را که همانند برخورد دو دست در میان توده ای

ابر به هم فشرده و دیهیم بر سر است، می بینی؟

۲- [آذرخشی که] فروغ آن پرتو افشانی می کند، همانند پیه سوز ترسا پارسایی که بر

افروزه [چراغ خود] روغن افزاید.

۳- همراه با یاران برای دیدن آن توده ابر میان «ضارج» و «عذیب» نشستیم و آنچه من

برای دیدنش نشسته بودم، بسیار دور بود.

۴- چنان می نمود که بارانش از راست، «قطن» و از چپ «ستار» و «یذبل» را فرا گرفته است.

۵- رگبار باران بر گرداگرد «کتیفه» چنان فرو می ریخت که تنداب، درختان تنومند «کنهیل» را به رو بر زمین افکند.

۶- گوشه هایی از آن باران را بر «قنان» گذر افتاد و بزهای کوهی را از پناهگاه هایشان به سوی دامنه ها سرازیر کرد (شکیب، ۱۳۸۷ ه.ش، صص ۳۲-۳۴).

شاعران ایرانی نیز قدم در این راه نهاده و همچون شاعران عرب به وصف رعد و برق و باران و سیل پرداخته اند. از جمله منوچهری که این گونه می سراید:

برآمد بادی از اقصای بابل	هبوبش خاره در و باره افکن
تو گفתי کز ستیغ کوه سیلی	فروآرد همی احجار صد من
ز روی بادیه برخاست گردی	که گیتی کرد همچون خز ادکن
چنان کز روی دریا بامدادان	بخار آب خیزد ماه بهمن
برآمد زاغ رنگ و ماغ پیکر	یکی میغ از ستیغ کوه قارن
چنان چون صد هزاران خرمن تر	که عمداً در زنی آتش به خرمن
بجستی هر زمان زان میغ برقی	که کردی گیتی تاریک روشن
فرو بارید بارانی ز گردون	چنان چون برگ گل بارد به گلشن
و یا اندر تموزی مه بیبارد	جراد منتشر بر بام و برزن
ز صحرا سیل ها برخاست هر سو	دراز آهنگ و پیچان و زمین کن

(منوچهری، ۱۳۸۴ ه.ش، صص ۸۶ و ۸۷)

آنچه در این دو قصیده مشاهده می شود، توصیفی از وجود ابرهای گسترده در آسمان است. به طوری که تمام آسمان را فرا گرفته و باعث تاریکی آن گشته است و این در حالی است که صاعقه های حاصل از برخورد این ابرها زمین را روشن می کند و سیلی جاری می گردد که ویرانی هایی به دنبال دارد. در این قصیده گویی منوچهری دقیقاً از امرؤالقیس الهام گرفته و معنی همان بیت های قصیده امرؤالقیس را تکرار می کند.

فرخی نیز در همین راستا به وصف ابر و باران می پردازد.

برآمد پیلگون ابری ز روی نیلگون دریا	چو رای عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا
چو گردان گشته سیلابی میان آب آسوده	چو گردان گردباد تندی تیره اند روا
بیارید و زهم بگسست و گردان گشت بر گردون	چو پیلان پراکنده میان آبگون صحرا
تو گفתי گرد زنگارست بر آینه چینی	تو گفתי موی سنجاب است بر پیروزه گویان دیبا

بسان مرغزار سبزرنگ اندر شده گردش به یک ساعت ملون کرده روی گنبد خضرا
 تو گفתי آسمان دریاست از سبزی و بر رویش به پرواز اندر آورده است ناگه بچگان عنقا
 همی رفت از بر گردون گهی تار و گهی روشن وزو گه آسمان پیدا و گه خورشید ناپیدا
 بسان چندن سوهان زده بر لوح پیروزه به کردار عییر بیخته بر صفحه مینا
 هوای روشن از رنگش معبر گشت و شد تیره چو جان کافر کشته ز تیغ خسرو والا
 (فرخی سیستانی، ۱۳۷۳ ه.ش، ص ۳۶)

توصیف اسب و جنگ، خاص شاعران کهن عرب بود. شاعران جاهلی به حیوانات مخصوصاً شتر و اسب توجه ویژه ای داشته اند؛ چرا که این حیوانات در گرفتاری ها، سفرها، شادمانی ها و جنگ ها همراه و یاور شاعر و قبیله اش بودند. به همین خاطر، شاعر به توصیف قدرت، سرعت و زیبایی این حیوانات می پرداخت. امرؤالقیس در معلقه خود چنین به توصیف اسب می پردازد:

و قد اغتدی و الطیر فی وکناتها
 مکر مفر مقبل مدبر معاً
 کُمیت یزل اللبد عن حال متنه
 علی الذبل جیاش کأن اهتزامه
 مسح إذا ما السابحات علی الوئی
 یزل الغلام الخف عن صهواته
 بمنجرد قید الأوبد هیکل
 کجلمود صخر حطه السیل من عل
 کمازلت الصفواء بالمتنزل
 إذا جاش فی حمیة غلی مرجل
 اثرن الغبار بالکدید المرکل
 ویلوی بأثواب العنیف المقل
 (البستانی، ۱۹۹۷، ص ۳۵)

ترجمه:

- ۱- بامدادان آنگاه که هنوز پرنده در لانه اش آرمیده، با اسب راهوار و درشت پیکر خویش که [با شتاب] جانوران رمنده بیابان را به بند در می کشد، [از خانه و کاشانه به آهنگ شکار] بیرون می شوم.
- ۲- هماهنگ به پیش می تازد، می گریزد، روی می آورد، پس می نشیند، همانند گرانسنگی سخت که تنداب آن را از ستیغ کوه به سوی دامنه فرو غلتاند.
- ۳- اسب کهری که نمذ زین را از پشت خویش فرو می لغزاند، همانگونه که تخته سنگ باران را.
- ۴- با آن که لاغر میان است، اسبی است سخت چالاک و آنگاه که از شتاب فراوان بدنش داغ می شود، خروشی که از درونش بر می خیزد، گویی آوای دیگری است به جوشش درافتاده.

۵- آنگاه که دیگر اسبان تیز تک، خسته شوند و در زمین های سخت و لگد کوب شده گرد و خاک برانگیزند؛ او همچنان با شتاب به پیش می تازد.

۶- [به هنگام تاخت] نوجوان سبک پیکر را از پشت خویش فرو می لغزاند و جامه های سوار درشت نهاد گران پیکر را از تنش به دور می کند (شکیب، ۱۳۷۸ ه.ش، صص ۲۴-۲۷).

امرؤالقیس در این ابیات به توصیف جزئیات بدن اسبش می پردازد و او را کم مو، درشت هیكل و دارای گردنی چون آهو، ساق هایی چون شتر مرغ می داند و به زیبایی، چالاکی و توانایی اسبش را که در یک لحظه می تواند پشت کند و پیش آید و سوار کار تازه کار را به زمین افکند، به تصویر می کشد.

در ادب فارسی نیز نمونه این توصیف به چشم می خورد. منوچهری در توصیف اسب

چنین می سراید:

حبذا اسبی مُحَجَّلٌ مرکبی تازی نژاد	نعل او پروین نشان و سم او خارا شکن
رام زین و خوش عنان و کش خرام و تیز گام	شخ نورد و راهجوی و سیل بُر و کوه کن
پشت او و پای او و گوش او و گردنش	چون کمان و چون رماح و چون سنان و چون مِجَن

(منوچهری، ۱۳۸۴ ه.ش، ص ۱۴۷)

منوچهری در جای دیگری برخی اوصاف اسب را که امرؤالقیس در معلقه اش آورد این

چنین ترجمه کرده:

همچنان سنگی که آن را سیل گرداند ز کوه	گاه زان سو گاه زین سو گاه فراز و گاه باز
شیر کام و پیل زور و گرگ پوی و گور گرد	بیر دو و آهوجه و روباه عطف و رنگ تاز

(همان، ۱۳۸۴ ه.ش، ص ۸۵)

شاعران جاهلی با مهارت کافی که در زبان خود داشتند، قادر بودند تا احساسات خود را بنمایانند، اما در مقابل فقدان و ندرت مناظر زیبای طبیعی نمی توانستند کاری بکنند. در مقابل دیدگانشان چیزی جز شن های سوزان و تپه های سخت نداشتند. خاک بی ثمرشان، برایشان منظره ای تدارک ندیده بود، لذا جسته و گریخته در اشعارشان فقط وصف بوتّه ای یا درختی است یا واحه ای یا چاهی ویران که دور آن جانوران وحشی، در طلب آب می چرخند، دیده می شود (دودپوتا، ۱۳۸۲ ه.ش، ص ۱۱۰).

با بررسی اشعار آن دسته از شاعرانی که به بین النهرین، ایران و سوریه سفر کرده بودند، می توانیم دریابیم که شاعران عرب در توصیف مناظر طبیعی عاجز نبوده اند و می توانستند به خوبی و بدون تکلف و استمداد از صناعات بدیعی از عهدهٔ توصیف برآیند (همان، ۱۳۸۲ ه.ش، ص ۱۱۰).

مانند توصیف بی نظیر عنتره از مرغزار:

أَوْ رَوْضَةً أَنْفًا تَضْمَنُ نَبْتَهَا
غَيْثٌ قَلِيلُ الدَّمَنِ لَيْسَ بِمَعْلَمٍ
جَاءَتْ عَلَيْهِ كُلُّ بَكْرٍ حُرَّةٍ
فَتَرَكَنَ كُلُّ قَرَارَةٍ كَالدَّرْهِمِ

(همان، ۱۳۸۲ هـ. ش، ص ۱۱۱)

ترجمه:

۱- یا این که (دهانش به سبب عطر خوش) چون مرغزاری تر و تازه است که باران سرسبزی اش را ضمانت کرده و در آن بوی کود نیست و لگد کوب نشده است.

۲- بر آن هرابری قطرات ناب و پاکش را فروباریده و هر آبیگری را چون درهم درخشان وانهاده است. (شکیب، ۱۳۷۸ هـ. ش، صص ۱۹۵ و ۱۹۶).

۳- فخر

میدان وسیع دیگر طبع آزمایی عرب مفاخرت بوده است که کارنامه های خود را با جوش و خروش به طور فخریه و مباحثات بیان می نمود و یک به یک مفاخر خود را گوشزد خاص و عام می نمود (شبللی، نعمانی، ۱۳۶۸ هـ. ش، ص ۳۳).

فخر در دوره جاهلی رواج فراوانی داشت. مجتمع جاهلی همواره نیازمند شاعری بود که امجاد و نیکی های قبیله را بر شمارد و شأن و منزلت قبیله را در میان قبایل دیگر بالا ببرد. پس شاعر زبان قبیله بود و مورخ امجاد آن و سخت به خود اعتماد داشت و به مناقب خود و قومش فخر می کرد و موضوع مفاخرش مکارم اخلاق، شرف، حسب و نسب و درخشندگی اعمال او بود. (الفاخوری، ۱۳۸۵ هـ. ش، ص ۴۲).

با ظهور اسلام بسیاری از شاعران، فخر را که در انحصار قبیله بود، از این محدوده تنگ خارج نموده، در مفاهیمی عالی به کار بردند، اما در دوران حکومت امویان که بنیانش بر اساس تعصبات قبیله‌گی بود، باز موضوعات قدیمی در فخر رواج پیدا کرد و شاعران همچنان در روح حماسی قدیمی باقی ماندند: به گونه ای که هر گاه خواننده ای شعر این دوره را بخواند، به خاطر روح و خصایص جاهلی نمی تواند تمایزی بین آن ها قایل شود. در این میان شاعران غیر عرب ملل تازه مسلمان نیز از این شیوه پیروی کردند و در شکل کلی فخر در عصر جاهلی تقلید کردند و مضامین مشابهی را به کار بردند.

اینکه به فخر در عصر جاهلی که دوره مورد بحث ماست، می پردازیم.

هر یک از ابیات معلقه عمرو بن کلثوم نمونه ای است از جوش و خروش و غیرت و

حمیت و آزادی و جرأت و جسارت:

أبا هندا فلا تعجل علينا
 بأننا نورد الرابات بيضا
 و أيام لنا غر طوال
 و أنظرنا نخبرك اليقينا
 و نُصدرهن حُمرأ قَد روينا
 عَصينا الملكَ فيها أن نَدينا
 (البستاني، ج ۱، ۱۹۹۷م، ص ۱۳۶)

ترجمه:

- ۱- ای ابوهند این سان شتاب مکن و بگذار تا حقیقت را با تو در میان نهمیم.
 - ۲- می دانی حقیقت چیست؟ ما بیرق های سپیدگون خود را از یک سو به معرکه داخل می کنیم و از دیگر سو، سیراب شده از خون خصم بیرونشان می بریم.
 - ۳- در تاریخ حیات ما روزهایی است درخشان، تا بنده ملوک نشویم، پیوسته عصیان ورزیده ام (آیتی، ۱۳۷۷ ه.ش، ص ۸۶ و شکیب، ۱۳۷۸ ه.ش، صص ۱۵۹ و ۱۶۰).
- گونه ای دیگر از فخر که در اشعار جاهلی به چشم می خورد مباهات به دوران جوانی و سرگذشت های آن است. امرؤالقیس در معلقه خود به عشق بازی های دوران جوانی و دل باختگی زنان و دختران عرب به خود می بالد، آنجا که می گوید:

و يَوْمَ دَخَلْتُ الْخَدْرَ خَدْرَ غُنِيْزَةَ
 فَقَالَتْ لَكَ الْوِيْلَاتِ اِنَّكَ مُرْجَلِي
 تَقُوْلُ وَّ قَدْ مَالَ الْغَبِيْطُ بِنَا مَعًا
 عَقَرْتَ بَعِيْرِيْ يَا اِمْرًا الْقَيْسِ فَاَنْزَلْ
 فَقُلْتُ لَهَا سَبِيْرِيْ وَّ اَرْخِيْ زَمَامَه
 و لا تَبْعِدِيْنِيْ مِنْ جَنَّاكِ الْمُعْلَلِ
 (البستاني، ج ۱، ۱۹۹۷م، ص ۹۱)

ترجمه:

- ۱- و آن روز که خود را به کجاوه عنیزه انداختم و او مضطربانه گفت: وای بر تو، مرا پیاده خواهی گذاشت.
 - ۲- در حالی که کجاوه ما کج شده بود، گفت: امرؤالقیس پیاده شو، شترم را کشتی.
 - ۳- و من گفتم: مهارش را سست کن و بگذار هر جا که خواهد برود و بهل تا از گلبن جمالت همچنان بهره گیرم (آیتی، ه.ش، ص ۱۴ و شکیب، ۱۳۷۸ ه.ش، صص ۷ و ۸).
- در ادبیات فارسی نیز از این نمونه فخر به چشم می خورد. رودکی در قصیده ای از پیری و آثار آن شکوه سر می دهد، به بیان خاطرات دوران جوانی می پردازد و گویا او هم مانند امرؤالقیس به عشق بازی های دوران جوانی خود فخر می کند، آنگاه که می گوید:
- مرا بسودو فرو ریخت هر چه دندان بود نبود دندان، لابل، چراغ تابان بود
 سپید سیم زده بود و در و مرجان بود ستاره سحری بود و قطره باران بود
 سپس از جوانی و خاطرات آن سخن به میان می آورد و می گوید:

همی چه دانی؟ ای ماهروی مشکین موی که حال بنده ازین پیش بر چه سامان بود
 به زلف چوگان، نازش همی کند تو بدو ندیدی آنگه او را که زلف چوگان بود
 (رودکی، ۱۳۸۳ ه. ش، ص ۳۷)

شاعران جاهلی به دلیل زندگی قبیله ای که داشتند، در اشعارشان فخر به قبیله و افراد آن از فخر به خویشتن نمایان تر است؛ عکس آن در شعر فارسی است، شاعران فارسی گوی چون زندگی قبیله ای را تجربه نکرده اند، بیشتر به خویشتن و اعمال خود تفاخر کرده اند. برخی از آنان چون منوچهری به علم و دانش عربی خود نسبت به رقبای خود افتخار کرده اند:

گر توای نادان ندانی، هر کسی داند که تو نیستی با من به گاه شعر گفتن همقرین
 من بدانم علم دین و علم طب و علم نحو تو ندانی دال و ذال و راء و زاء و سین و شین
 من بسی دیوان شعر تازیان دارم ز بر تو ندانی خواندن الاهی بصحنک فاصبحین
 (منوچهری، ۱۳۸۴ ه. ش، ص ۹۱)

اگر دیوان منوچهری را مورد جستجو قراردهیم، خواهیم دید که منوچهری در آگاهی خود به شعر و ادب عربی اغراق نکرده، بلکه وی تا این درجه به زبان عربی و علوم آن آگاه بوده که در اشعارش بسیاری از ابیات عربی را به تضمین گرفته و یا حتی عین همان مضامین را در شعر خود آورده است.

۴- مدح

مدح در شعر اولیه عرب نیز قابل بازیافت می باشد. شاعران کهن عرب صفاتی چون شجاعت، سخاوت و آزادگی را می ستودند. آنان از قبیله خود و از هر کسی که چنین صفاتی را داشت، بدون انگیزه های مالی تمجید کرده اند. اگر بزرگی به شاعری یا قبیله اش در گرفتاری ها کمکی می کرد، شاعر با سرودن مدیحه و بر شمردن فضایل و اعمال شجاعانه او، محبتش را جبران می کرد. مثلاً امرؤالقیس که هم شاعر بود و هم شاهزاده بنو تیم را به خاطر کمکی که یکی از افراد این قبیله به وی در مقابل دشمن دیرینه اش، منذر بن ماء السماء، کرد، چنین مدح گفته:

أقرَّ حَسًا امرءالقیس بن حُجرٍ بنوتیمِ مصابیح الظلام

ترجمه:

فرزندان تیم که چراغ های شبان ظلمت اند، قلب امرؤالقیس بن حجر را تسکین دادند. از آن پس بنو تیم به لقب مصابیح الظلام معروف شدند (دودپوتا، ۱۳۸۲ ه. ش، ص ۸۴).

شاعران کهن عرب کسی را که تا وقتی که کاری شایسته از او سر نمی زند، مدح نمی گفتند و تازه در این صورت هم بیش از آن چه سزاوار بود، نمی گفتند. درباره سلامت

بن جندل گفته اند که چون قبیله تمیم از او پرسیدند که چرا آنان را مدح نمی گوید، پاسخ داد: نخست کاری کنید، آن گاه شما را مدح می گویم (همان، ۱۳۸۲ هـ.ش، ص ۸۵).
و قصیده فارسی در همان آغاز بدون توجه به جنبه های آزادگی اشعار کهن عرب جنبه های مادی و دنیوی یافت. شاعران عرب، و حتی در بدترین حالات، به هر حال یک حالت تعادل را در مدایح خود حفظ کرده اند و کم نیست اشعاری که در آن شاعر عرب ممدوح را چون یکی از اقران خود مورد خطاب قرار داده باشد. اما برای شاعران فارسی گوی قضیه کاملاً متفاوت بود، در نظر آنان شاهان نمونه عدالت الهی و سایه خدا بر روی زمین بودند (همان، ۱۳۸۲ هـ.ش، ص ۵۵).

اما در ادبیات جاهلی دیری نگذشت که شاعرانی پدید آمدند که شعر را وسیله کسب و امرار معاش خود ساختند. آنان از این سو به آن سو می رفتند تا شاهان و بزرگان را دریابند و از آنان به ازای مدایح خود صله بگیرند. از این گروه می توان از نابغه نام برد (همان، ۱۳۸۲ هـ.ش، ص ۸۶).

نابغه ممدوح را چون خورشید و شاهان دیگر را چون ستاره می پندارد که در حضور خورشید محو می شوند.

ألم تر أن الله أعطاك سورةً ترى كل ملكٍ دونها يتذبذبُ
فإنك شمسٌ و الملوك كواكبٌ إذا طلعت لم يبدُ منهن كوكبُ

ترجمه:

۱- آیا نمی بینی که خداوند به تو عظمتی داده که در پیش آن همه شاهان می لرزند؟
۲- از آنجا که تو خورشیدی و شاهان دیگر ستاره، آن خورشید چون طلوع کند، هیچ ستاره ای رخ ننماید (همان، ۱۳۸۲ هـ.ش، ص ۸۷).

در میان شاعران زبان فارسی قطران موضوع فوق را این گونه بیان کرده است:
خسروا! امیران کجا یارند دیدن روی تو؟ گر چه ایمن باشد آن کو با تودر ایمان شود
گر چه روبه بند و دستان بیشتر داند، سزد چون بیند شیر را بی بند و بی دستان شود
ور چه انجم صد هزار است و یکی هست آفتاب چون بر آید آفتاب انجم همه پنهان شود
(همان، ۱۳۸۲ هـ.ش، ص ۸۸)

۵- رثاء

بشر همواره در طول تاریخ شاهد حوادث تلخ و شیرین و رویدادهای شکننده و سازنده بوده است. جنگ و ستیز و به دنبال آن مردن و کشته شدن را بر پیشانی هر تمدنی، فراوان می توان یافت. تردیدی نیست که در چنین شرایطی همواره سروده هایی در سوگ از دست دادن عزیزان می توان در دفتر شاعران هر دوره مشاهده کرد.

رثاء به عنوان یکی از اغراض مستقل شعری، اشعاری است که از قلب زخم خورده شاعر سرچشمه می گیرد که در عهد جاهلی فراوان به آن پرداخته شده است. از بارزترین مرثیه سرایان عهد جاهلی می توان به مهلهل و خنساء اشاره کرد. مهلهل در سوگ برادرش کلیب این چنین می سراید:

و أبکی، و النجومُ مُطَلَّعاتٌ
علی من، لو نُعیت و کان حیاً
دعوتک، یا کلیبُ، فلم تُجِبنی
کأن لم تحوها عنی البحارُ
لقاد الخیل یحجبها الغبار
و کیف یجبینی البلد القفارُ
(البستانی، ج ۱، ۱۹۹۷م، صص ۲۷۱ و ۲۷۲)

ترجمه:

- ۱- و من همچنان گریه می کردم و ستارگان در آسمانند، گویی دریاها آن ها را در خود فرو نبرند و غروب نکنند. (کنایه از طولانی بودن شب است).
- ۲- آری من برای کسی گریه می کنم که اگر زنده بود، لشکری از سوارکاران را زیر پوششی از گرد و خاک رهبری می کرد.
- ۳- ای کلیب! من تو را صدا زدم (ندا دادم)، ولی تو مرا پاسخ ندادی. آری مگر سرزمین خشک پاسخ می دهد.

اساساً در رثاء سه اصل باید رعایت شود: یکی آن که باید مجد و جلال مرثی کاملاً ذکر شود تا از رحلت او شگفتی و عبرتی در خواننده حاصل گردد و دیگر حزن و ملال و غم اندوهی که از این فقدان مردم را فرا گرفته و عزا و ماتمی که به پا شده کاملاً شرح داده شود، و سوم این که: نسبت به مرثی وقتی که وی را مخاطب می سازد، یک چنین احساسات و خاطراتی ابراز شود و از آن معلوم گردد که راثی در این فاجعه طوری مبهوت و از خود بی خود شده است، گویا کسی را می ماند که از فوت او بی خبر شده است و لذا خطابش به وی همانند خطابی است که در زمان حیات به وی می کرده است (شبلی نعمانی، ج ۱ تا ج ۳، ۱۳۶۸ هـ.ش، ص ۶۱).

در شعر فارسی نیز شاعران در غم عزیزان به سوگ نشسته اند و برای آن ها گریه و زاری سر داده اند. از جمله فرخی سیستانی تمام مراتب ذکر شده بالا را رعایت کرده و عبارات و جملات و طرز تعبیر آن به درجه ای رقت انگیز است که هر انسانی را متأثر می سازد. وی در سوگ سلطان محمود چنین می سراید:

شهر غزنین نه همانست که من دیدم پار
چه فتاده ست که امسال دگرگون شده کار
خانه ها بینم پرنوحه و پربانگ و خروش
نوحه و بانگ و خروشی که کند روح فگار
کوی ها بینم پر شورش و سرتا سر کوی
همه پرجوش و همه جوشش از خیل سوار

کاشکی چشم بد اندر نرسیدی به امیر آه ترسم که رسید و شده مه زیر غبار
رفت و ما را همه بیچاره و درمانده بماند من ندانم که چه درمان کنم این را و چه چار
(فرخی سیستانی، ۱۳۷۲ ه.ش، صص ۵۰ و ۵۱)
فرخی نیز در این ابیات همچون مهلهل، عزیز از دست رفته اش را زنده می پندارد و وی
را مورد خطاب قرار داده است.

شعر فارسی هنگامی تولد یافت که شعر و شاعری بیش تر در خدمت دربار و درباریان و
به جهت امرار معاش رواج داشت. هنگامی که اشعار شاعران این دوره را بررسی
می کنیم، کمتر به اشعاری بر می خوریم که از صدق عاطفه برخوردار باشد. این موضوع در
مراثی این دوره نمایان تر است.

۶- خمربه

از موضوعاتی که در اشعار جاهلی فراوان به چشم می خورد، وصف شراب است. عرب
جاهلی بسیار شراب را دوست می داشت تا حدی که باده گساری را مایه افتخار خود
می دانست. پس از ظهور اسلام نیز شراب تا مدتی حرام نشد، بلکه به خاطر شیوع بیش از
حد آن، آن را طی چهار مرحله حرام اعلام کرد (مکارم شیرازی، ج ۵، بی تا، ص ۷۰).
در شعر همواره هر کجا که نام شراب و می بوده در کنار آن یادی از معشوق و موسیقی
نیز به کار رفته است. طرفه در وصل مجلس لهو چنین می سراید:

و إن تفتننی فی الحوانیت تصطد	فإن تبغنی فی حلقة القوم تلقنی
تروح إلینا بین برد و مجسد	ندامای بیض کالنجوم و قینة
بجس الندامی، بضة المتجرد	رحیب قطاب الجیب منها، رقیقة
علی رسلها مطروقة لم تشدد	إذا نحن قلنا: أسمعینا انبرت لنا،
تجاوب أظآر علی ربع ردی	إذا رجعت فی صوتها خلت صوتها

(البستانی، ج ۱، ۱۹۹۷ م، ص ۱۹۱)

ترجمه:

۱- هر گاه مرا بجویی، خواهی یافت: چه آنجا که برای رای زدن گرد آیند، چه هنگام
شادخواری در میکده ها.

۲- مصاحبان من همه آزاد گانند و چون به بزم می نشینم، مرا رامشگری است که گاه
بردی بر تن می پوشد و گاه پیراهنی چسبان و زعفرانی رنگ.

۳- گریبانش گشاده است و تنش نرم و لطیف؛ چون یاران دست در گریبانش برند و تن
او را لمس کنند، از جای نشود.

۴- چون به او گوئیم برای ما آوازی بسراید، نخست با نوایی خوش به زمزمه پردازد.
 ۵- چون آواز به بالا کشد و ترجیع و تحریر در آن آمیزد، لحنش آن چنان محزون گردد که گویی ماده شتری بر مرده فرزند خود مویه می کند (آیتی، ۱۳۷۷ ه.ش، ص ۳۴ و شکیب، ۱۳۷۸ ه.ش، صص ۵۹-۶۲).

فرخی سیستانی نیز در یکی از قصاید مجلس بزم خود را اینچنین توصیف می کند:

سرو و روساقی و ماهرو دلنواز	پرده بر بسته در ره شهناز
زخمه رود زن نه پست و نه تیز	زلف ساقی نه کوتاه و نه دراز
ماهرویی بنشانده اندر پیش	خوش زبان و موافق و دمساز
جعد او بر پرند کشتی گیر	زلف او بر حریر چو گان باز
باده چون گلاب روشن و تلخ	مانده در خم زگاه آدم باز

(فرخی سیستانی، ۱۳۷۲ ه.ش، ص ۴۸)

فرخی آن چنان مجلس باده نوشی طرفه را توصیف می کند که گویی او هم در مجلس میگساری طرفه حضور داشته و همان گونه که در مجلس طرفه شراب، ساز و آواز و آوازه خوانی حضور دارند، در مجلس فرخی نیز حضور دارند. جالب تر آن که همان طور که طرفه می گوید:

و ما زال تشاربی الخمر و لذتی و بیعی و إنفاقی طریفی و متلدی

(البستانی، ج ۱، ۱۹۹۷ م، ص ۶۱)

هیچ کس در نوشیدن شراب جلودار او نیست، کسی هم نمی تواند فرخی را از نوشیدن شراب بازدارد، آنجا که می گوید:

از چنین باده و چنین مجلس هیچ زاهد مرا ندارد باز

(فرخی سیستانی، ۱۳۷۲ ه.ش، ص ۴۸)

رودکی در کنار موسیقی از لذت می و شراب این چنین یاد کرده:

رودکی چنگ بر گرفت و نواخت	باده انداز، کو سرود انداخت
زان عقیقین می ای که هر که بدید	از عقیق گداخته شناخت
هر دو یک گوهرند، لیک به طبع	این بیفسرد و آن دگر بگداخت
نا بسوده دو دست رنگین کرد	ناچشیده به تارک اندر تاخت

(رودکی، ۱۳۸۳ ه.ش، ص ۲۴)

اگر چه بسیاری از شاعران جاهلی وصف خمر را به عنوان نسیب در تعداد زیادی از قصاید خود آورده اند، اما اعشی در این فن از دیگران پیشی گرفته، مستقلاً بدان پرداخته است.

و كأس شربت علی لذة
و أخرى تداویت منها بها
لکی یعلم الناس انی امرؤ
أتیت المعیشة من بابها

(البتسانی، ج ۱، ۱۹۹۷ م، ص ۲۴۶)

منوچهری در این باب نیز از شاعران عرب الگوبرداری کرده، به طوری که حتی ابیات قصیده اعشی را در شعر خود می آورد:

أبر زیر و بم شعر اعشی قیس
و كأس شربت علی لذة
همی زد زنده به عناب ها
و أخرى تداویت منها بها
«لکی یعلم الناس انی امرؤ»
أتیت المعیشة من بابها

(منوچهری، ۱۳۸۴ هـ.ش، ص ۵)

همان گونه که مشاهده می شود، در این ابیات، منوچهری علاوه بر تضمین ابیاتی از شعر اعشی قیس، از نظر وزن هم از قصیده این شاعر بزرگ جاهلی پیروی کرده است.

برخی شاعران جاهلی همچون اعشی قیس و عدی بن زید شراب را به چشم خروس تشبیه کرده اند. مسعود سعد سلمان این مضمون را از این شاعران برگرفته است.

موضوع دیگری که در خمریات به آن پرداخته شده است، اثری است که شراب بر انسان می گذارد و او را سرمست می کند و باعث می شود تا اخلاقش نیکو گردد، عترة این مضمون را در معلقه اش این گونه آورده:

ولقد شربت من المدامة بعدما
بزجاجة صفراء ذات أسرة
ركد الهواجر بالمشوف المعلم
قرنت بأزهر في الشمال مقدم
فإذا شربت فإنني مستهلك
وإذا صحت فما أقصر عن ندي
مالي و عرضي وافر لم يكلم
و كما علمت شمائلی و تکرمی

(البتسانی، ج ۱، ۱۹۹۷ م، ص ۲۴۶)

ترجمه:

۱- در آن اوقات که گرما به نهایت می رسید و درنگ می کرد، من سکه های درخشان زر را می دادم و باده می نوشیدم.

۲- جامی زرین و منقش را به سبویی سیمین و سر بسته که در دست چپ داشتم، نزدیک می کردم و از می پر می کردم و بر لب می نهادم.

۳- چون به میگساری نشینم، مالم را فدا می کنم و آبرو و شرمم را مصون می دارم.
 ۴- چون به هوش آیم، باز از بخشش دریغ ندارم، نگارینا! سیرت و کرم من چنان است
 که می دانی (آیتی، ۱۳۷۷ ه. ش، ص ۱۰۵ و شکیب، ۱۳۸۷ ه. ش، صص ۲۰۴ و ۲۰۵).
 عنتره در این اشعار اشاره می کند که بر اثر نوشیدن شراب مال خود را می بخشد، در
 حالی که به آبرویش آسیبی نمی رسد و هر گاه از مستی به هوش آید، از کرده خویش
 پشیمان نمی شود.

عمر بن کثوم در معلقه خود باده نوشی را باعث بی مقداری مال در نظر آزمندان
 می داند:

تری اللّحزّ الشّحیح إذا أمرت علیه، لماله، فیها، مُهینا
 (البستانی، ج ۱، ۱۹۹۷ م، ص ۱۲۹)

ترجمه:

باده ای که چون به کام آزمندان فرو ریزد، بینی که مال و خواسته در نظرشان بی قدر
 گردد (آیتی، عبدالمحمد، ۱۳۷۷ ه. ش، ص ۸۵ و شکیب، محمود، ۱۳۷۸ ه. ش، ص
 ۱۵۲).

رودکی نیز این مبانی را در اشعار خود آورده است. او در این باره چنین می سراید:

می آرد شرف مردمی پدید	و آزاده نژاد از درم خرید
می آزاده پدید آرد از بداصل	فراوان هنر است اندرین نپید
هر آنکه خوری می، خوش آنکه است	خاصه چو گل و یاسمین دمید
بسا حصن بلندا که می گشاد	بسا کره نوزین که بشکنید
بسا دون بخیلا که می بخورد	کریمی به جهان در پراکنید

(رودکی، ۱۳۸۳ ه. ش، ص ۱۲۵)

۷- حکمت

شاعر بدوی به جهان می نگریست و ناپایداری و زوال آن را حس می کرد. او به اخلاق
 و سجایای مردم و اوضاع و احوال اجتماعی خود توجه داشت و آن ها را در قالب اشعار
 حکمی بیان می داشت.

این دسته شاعران همواره به پوچی زندگی دنیوی و قدرت طلبی آگاه بوده و دیگران را
 از آن نهی می کردند. طرفه از جمله این شاعران است که با وجود زندگی کوتاه خود در
 این جهان آن را به خوبی دریافته بود (الفاخوری، ۱۳۷۴ ه. ش، ص ۴۳).

وی در این مورد چنین می سراید:

لَكَالطَّوْلِ الْمُرْخِي، وَ ثِيَابُهُ بِالْيَدِ	لَعَمْرُكَ إِنَّ الْمَوْتَ مَا أَخْطَأَ الْفَتَى
كَقَبْرِ غَوِيٍّ فِي الْبَطَالَةِ مُفْسِدِ	أَرَى قَبْرَ نَحَامٍ بِخَيْلٍ بِمَالِهِ
صَفَائِحُ صُمِّ مِنْ صَفِيحٍ مُنْضَدِّ	تَرَى حُثُوتَيْنِ مِنْ تُرَابٍ عَلَيْهِمَا
عَقِيلَةَ مَالِ الْفَاحِشِ الْمَتَشَدِّدِ	أَرَى الْمَوْتَ يَعْتَامُ الْكِرَامَ وَ يَصْطَفِي
وَ مَا تَنْقُصُ الْأَيَّامُ وَ الدَّهْرُ يَنْفَدُ	أَرَى الْعَيْشَ كَنْزاً نَاقِصاً، كُلَّ لَيْلَةٍ

(البستانی، ج ۱، ۱۹۹۷م، صص ۶۳ و ۶۴)

ترجمه:

۱- به جان تو سوگند! در آن هنگام که مرگ به سراغ آدمی نیامده است، همانند ریسمانی است که به گردن چهارپایی بسته باشند و دو طرفش به دست صاحب اوست. در مرتعی می چرد، ولی به درازای ریسمانش.

۲- وقتی که کاسه عمر لبریز گردد، میان قبر بخیل آزمند و گمراه می خواره ای که مال خود تباه می کند، هیچ تفاوتی نیست.

۳- آری، قبر آن دو را پیوسته چون دو توده خاک خواهی دید که بر روی آن ها تخته سنگ های سخت چیده باشند.

۴- بارها مرگ را دیده ام که کریمان را برگزیده است و نیز بسا دیده ام که بر مال و خواسته های بخیلان سختکوش تاخته و بهترین آن ها را ربوده است.

۵- زندگی چون گنجی است که دست های شب و روز به تفاریق از آن بر می گیرد و هر چه روزگار از آن برگیرد، به ناچار پایان خواهد یافت (آیتی، ۱۳۷۷ ه.ش، صص ۳۵ و ۳۶).

رودکی مضمون این ابیات را بدین صورت در شعر خود آورده است:

زندگانی چه کوتاه و چه دراز	نه به آخر بمرد باید باز
هم به چنبرگذار خواهد بود	این رسن را اگر چه هست دراز
خواهی اندر رعنا و شدت زی	خواهی اندر امان، به نعمت و ناز
خواهی اندک تر از جهان پذیر	خواهی از ری بگیر تا به طراز
این همه روز مرگ یکسان اند	نشناسی ز یکدگرشان باز

(رودکی، ۱۳۸۳ ه.ش، ص ۱۸)

۸- نتیجه

با توجه به مباحث مطرح شده در بحث فوق، موارد ذیل را می توان از آن استنتاج نمود.
- شعر عربی دوره جاهلیت و یا شعر عربی پیش از اسلام، تأثیر شگرفی بر مضامین شعر فارسی بالاخص در دوره خراسانی بر جای نهاده است.

- شاعران پارسی گوی در دوره خراسانی و حتی در دوره عراقی، مضامین متعددی را از شعر شاعران دوره جاهلی اقتباس نموده و آن ها را به اشکال زیبا تری در شعر خود جای داده اند.

- شاعرانی چون رودکی، انوری، منوچهری، فرخی و ... در اقتباس مضامین شعر عرب دوره جاهلی پیشتاز دیگر شاعران پارسی گوی دوره خراسانی بوده اند.

- فخر، مدح، وصف، خمیره سرایی، رثاء و حکمت از مهمترین اغراض شعری دوره جاهلی هستند که در شعر فارسی دوره خراسانی و دیگر دوره ها، تأثیر نهاده اند و شعرای پارسی گوی بخش مهمی از مضامین اغراض فوق را در شعر خود به کار بسته اند و آن ها را به نحو شایسته ای اقتباس نموده اند.

کتابنامه

- ۱- آیتی، عبدالمحمد: (۱۳۷۴ش). تاریخ ادبیات عرب، انتشارات توس، تهران، چاپ دوم.
- ۲- آیتی، عبدالمحمد: (۱۳۷۷ش). ترجمه معلقات سبع، انتشارات سروش، تهران.
- ۳- اصفهانی، ابوالفرج: (۱۳۷۴ش). برگزیده الأغانی، ج ۲، ترجمه محمد حسین مشایخ فریدنی، انتشارات علمی فرهنگی، تهران.
- ۴- امامی، نصرالله: (۱۳۷۳ش)، پرنیان هفت رنگ، انتشارات جامی، تهران.
- ۵- امامی، نصرالله: (۱۳۷۳ش). رودکی استاد شاعران، انتشارات جامی، تهران.
- ۶- امامی، نصرالله: (۱۳۶۹ش). مرثیه سرایی در ادبیات فارسی، انتشارات جهاد دانشگاهی، تهران.
- ۷- بروکلمان، کارل: (بی تا)، تاریخ الأدب العربی، ج ۱، ترجمه عبدالحلیم النجار، دار الکتب الاسلامی.
- ۸- بلاشیر، رژی: (۱۹۹۸م). تاریخ الأدب العربی، ج ۱، ترجمه ابراهیم الکیلانی، دار الفکر، دمشق.
- ۹- ترجمانی زاده، احمد: (۱۳۴۸ش)، تاریخ ادبیات عرب: چاپ خورشید، آذربایجان شرقی.

- ۱۰ - الخنساء: (۱۹۹۶م)، **الديوان**، شرح فايز محمد، دارالكتاب العربي، بيروت.
- ۱۱ - دودپوتا، عمر محمد: (۱۳۸۲ش)، **تأثير شعر عربي بر تكامل شعر فارسي**، ترجمه سيروس شميسا، تهران.
- ۱۲ - الرازي، شمس الدين محمد بن قيس: (۱۳۷۳ ش)، **المعجم في معايير اشعار العجم**، به كوشش سيروس شميسا، انتشارات فردوسي، تهران.
- ۱۳ - رودكي: (۱۳۸۳ ش)، **ديوان**، شرح و توضيح منوچهر دانش پژوه، انتشارات توس، تهران، چاپ دوم .
- ۱۴ - زرین کوب، عبدالحسين: (۱۳۷۴ ش). **با كاروان حله**، انتشارات جاويدان، تهران، چاپ پنجم.
- ۱۵ - زرین کوب، عبدالحسين: (۱۳۷۰ ش)، **دو قرن سكوت**، انتشارات سخن، تهران.
- ۱۶ - زرین کوب، عبدالحسين: (۱۳۸۱ ش)، **روزگاران**، انتشارات سخن، تهران.
- ۱۷ - شميسا، سيروس: (۱۳۸۰ ش)، **انواع ادبي**، انتشارات فردوس، تهران، چاپ هشتم، تهران.
- ۱۸ - ضيف، شوقي: (۱۳۸۰ ش)، **تاريخ ادبي عربي**، ترجمه عليرضا ذكاوتي قراگوزلو، انتشارات اميركبير، تهران، چاپ سوم، تهران.
- ۱۹ - عبدالجليل، ج.م: (۱۳۷۳ ش)، **تاريخ ادبيات عرب**، ترجمه آذرتاش آذرنوش، انتشارات اميركبير، تهران، چاپ دوم، تهران.
- ۲۰ - العبي، عنتره بن شداد: (۱۹۹۲م). **الديوان**، شرح الخطيب التبريزي، دار الكتب العربية، بيروت.
- ۲۱ - فاخوري، حنا: (۱۳۸۵ ش)، **الجامع في تاريخ الأدب العربي**، انتشارات ذوى القربى، قم.
- ۲۲ - الفاخوري، حنا: (۱۳۷۴ ش)، **تاريخ ادبيات زبان عربي**، ترجمه عبدالمحمد آيتي، انتشارات توس، تهران، چاپ سوم .
- ۲۳ - فرخى سيستاني (۱۳۷۳ ش)، **گزينه اشعار**، انتخاب و شرح احمد على امامي افشار، نشر قطره، تهران.
- ۲۴ - فصلنامه پژوهشى : **پيوند فرهنگى و ادبى ايران و عرب**، مجموعه مقالات و سخنرانى هاى سمينار ادبى ايران و عرب، انتشارات باز، دزفول.
- ۲۵ - فروخ، عمر: (۱۹۹۷م)، **تاريخ الأدب العربي**، ج ۱، دار العلم للملايين، بيروت، ط ۷.
- ۲۶ - منوچهرى دامغانى، احمد بن قوس: (۱۳۸۴ ش)، **ديوان**، به اهتمام سيد محمد دبیر سياقى، انتشارات زوار، تهران.

- ۲۷- نعمانی شبلی، محمد: (۱۳۳۵ ش)، *شعر العجم*، ترجمه سید محمد تقی فخر راعی گیلانی، انتشارات ابن سینا، تهران .
- ۲۸- همایی، جلال الدین: (۱۳۷۳ ش)، *تاریخ ادبیات مختصر ایران*، به کوشش ماهدخت بانو همایی، مؤسسه نشر هما، قم.
- ۲۹- یوسفی، غلامحسین: (بی تا)، *فرخی سیستانی، بحثی در شرح احوال و اشعار او*، مشهد، انتشارات باستان.